



تغییر مسیر علم اقتصاد

تونی لاوسون

مترجمین:

حمید پاداش

(عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)

رامینه سلیمانزاده

(دانشجوی دکتری فلسفه اقتصاد اسلامی، دانشگاه علامه طباطبائی)

سرشناسه: لاوسن، تونی، Lawson, Tony

عنوان و نام پدیدآور: تغییر مسیر علم اقتصاد/ تونی لاوسن؛ مترجمین حمید پاداش، رامینه سلیمانزاده.

مشخصات نشر: تهران: موسسه غیر انتفاعی مطالعات دین و اقتصاد، نهادگرا، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۴۹۶ ص: ۵/۲۱×۵/۱۴ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۶۴۷-۹۰۵: ۶۰۰۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: Reorienting economics, ۲۰۰۳.

یادداشت: چاپ اول.

موضوع: اقتصاد

Economics

شناسه افزوده: پاداش، حمید، ۱۳۶۰ - مترجم

شناسه افزوده: سلیمانزاده، رامینه، ۱۳۶۶ - مترجم

رده بندی کنکورد: HBAY

رده بندی دیویی: ۳۱۰

شماره کتابشناسی ملی: ۱۳۱۲



تهران، خیابان ولی عصر، نرسیده به میدان ولی عصر، خیابان دمشق، خیابان برادران مظفر شمالی، شماره ۱۲۶.
تلفن: ۸۸۹۰۵۶۷۴-۸۸۹۰۵۶۰۷

تغییر مسیر علم اقتصاد . تونی لاوسن.

مترجمین: حمید پاداش (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)

رامینه سلیمانزاده (دانشجوی دکتری فلسفه اقتصاد اسلامی دانشگاه علامه طباطبائی)

نهادگرا (وابسته به موسسه مطالعات دین و اقتصاد)

طراح جلد: مژگان السادات روحانی

صفحه آرا: پروانه کاوسی، مهسا کریمی

چاپ اول: سال ۱۳۹۸

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

مقدمه فرشاد مؤمنی ۷

مقدمه مترجم ۱۹

پیش‌گفتار ۲۵

تقدیر و تشکر ۴۱

بخش اول: جهت‌گیری‌های کنونی رشته اقتصاد و جایگزین‌های پیشنهادی ۴۴

فصل اول: چهار فرضیه درباره وضعیت اقتصاد مدرن ۴۵

فصل دوم: چرخش هستی‌شناختی در اقتصاد ۵۸

فصل سوم: رئالیسم چه می‌خواهد بکند؟ ۱۴۵

بخش دوم: امکانات اقتصاد ۱۶۴

فصل چهارم: شیوه تبیینی علوم اجتماعی ۱۶۷

فصل پنجم: اقتصاد تکاملی؟ ۲۱۳

فصل ششم: اقتصاد به عنوان یک علم اجتماعی مت‌ریز؟ ماهیت، قلمرو و روش اقتصاد ۲۶۱

بخش سوم: سنخ‌شناسی و دکس اقتصاد مدرن ۲۹۵

فصل هفتم: ماهیت پست‌کینزینیسیم و مشکل تبیین از سنخ‌های هترو دکس ۲۹۹

فصل هشتم: اقتصاد نهادگرایی و نظریه پردازی رئالیسم اجتماعی ۳۲۵

فصل نهم: فمینیسم، رئالیسم و تحول دگماتیسم ۳۷۹

بخش چهارم: یک چشم‌انداز تاریخی در عمل اقتصادی ۴۲۳

فصل دهم: یک تبیین از گرایش به ریاضی‌سازی در اقتصاد مدرن ۴۲۵

مآخذشناسی ۴۷۳

نزدیک به بیستمین است که حساسیت درباره کسب علم و دانایی از جایگاه بسیار رفیع و منحصر به فردی برخوردار شده است. رمزگشایی از این مسئله، از دریچه علم اقتصاد، حکایت از آن دارد که در اثنا پدیده بدیعی به نام انقلاب دانایی، تحولی شگرف و بی سابقه در جایگاه و منزلت انسان را فرآیند تولید پدیدار شده است. در حالی که در نظریه های کلاسیک اقتصادی انسان به مثابه یک عامل تولید در نظر گرفته می شد که سهمی همگن با سایر عوامل تولید در خلق ارزش افزوده داشته و به واسطه همگن پنداری درباره او با سایر عوامل تولید، امکان جابه جایی میان انسان و سایر عوامل تولید صورت بندی نظری خاص خود را نیز پیدا کرده بود. اما امروز، بحث بر سر آن است که به اعتبار مجموعه تحولات و دستاوردهایی که با عنوان انقلاب دانایی شناخته شده است، انسان در فرآیند تولید، به انسانی ترین جایگاه و رفیع ترین منزلت تجربه شده در طول تاریخ دست یافته است. منظور از انسانی ترین جایگاه آن است که در عصر دانایی، بیش از هر دوره تاریخی دیگر، این اندیشه و توانایی های ذهنی اوست که این دانایی می کند و توانایی های جسمی و فیزیکی انسان در برابر توانایی های ذهنی او به کلی رنگ باختار است. مهم ترین وجه تمایز انسان ها، قدرت اندیشه ورزی آنهاست و به این اعتبار، انسان به جایگاه بی بدیل انسانی خود دست یافته است. از طرف دیگر، در عصر دانایی سهم عامل انسانی در فرآیند تولید در مقایسه با سایر عوامل به گونه ای شده است که نه تنها دیگر کسی از همگن پنداری و قابلیت جابه جایی عوامل تولید سخنی به میان نمی آورد بلکه بحث بر سر این است که از نقطه عطف سال ۱۹۹۸ که گزارش توسعه جهانی به موضوع "دانایی برای توسعه" اختصاص پیدا کرد، مشخص گردید که این عامل، در بعضی از تجربه های مشاهده شده در جهان، به تنهایی سهمی بیش از ۴ برابر کل سایر عوامل تولید

در خلق ارزش افزوده دارد. به این ترتیب، مشخص گردید که شیوه‌های کسب دانایی و شیوه‌های کاربری آن دانایی‌ها، سرنوشت‌سازترین عنصر برای افراد و جوامع شده است. در چارچوب چنین درکی از جایگاه دانایی، تمام دانش‌های پیشین مورد رجوع مجدد و بازنگری اساسی قرار گرفته‌اند و رکن اصلی این بازنگری‌ها نیز آن است که چه تمهیداتی بی‌اندیشیم که حتی المقدور ادراکی هر چند نزدیکتر به واقعیت پدید آید.

در این میان، توجه به علم اقتصاد به دلایل و علل گوناگون نسبت به سایر علوم بسیار گسترده‌تر و وسیع‌تر و البته حساس‌تر و حیاتی‌تر است؛ چرا که این رشته از معرفت بشری، سنی تعیین‌کننده در نحوه شکل‌دهی و سامان‌بخشی به حیات مادی انسان‌ها دارد و اگر بپذیریم که در هم تنیدگی تمام عیاری میان معاش و معاد وجود دارد، حتی جلوه‌های مته‌الی فیه نیز به طرز قابل اعتنا بی تحت تأثیر شیوه ساماندهی معاش انسان‌ها قرار دارد. این مسئله‌ای است که به صورت روزافزون، هم در میان اصحاب دین و هم در میان اصحاب علم برپا، آن توفقی هرچه گسترده‌تر و هرچه بیشتر پدید می‌آید.

این چنین است که تحول و ارزیابی‌ها و انتقادات درباره علم اقتصاد با کمتر رشته‌ای از معرفت بشری قابل مقایسه است. اذعان به پیچیدگی‌های غیرقابل تصور این رشته علمی نیز حتی در میان متفکران و دانش‌ورزان سایر عرصه‌های معرفت بشری به صورت امری پذیرفته درآمده است. بارزترین مثال در این زمینه که هم ناظر بر اهمیت و هم ناظر بر شدت پیچیدگی علم اقتصاد است را می‌توان در اتوبیوگرافی ماکس پلانک که در زمره بنیانگذاران فیزیک کوانتومی به شمار می‌رود و با عنوان: مقدمه در کتاب درخشان وی با عنوان تصویر جهان در آئینه فیزیک جدید انتشار یافته، قابل مراجعه است. هنگامی که شخصی با جایگاه معرفتی ماکس پلانک از این که در آره زندگی علمی خود پرده برمی‌دارد که پس از پایان تحصیلات دبیرستان، ابتدا رشته اقتصاد را برای ادامه تحصیل انتخاب کرده و پس از دو سال تحصیل در این زمینه، به این جایی می‌رسیده است که شدت پیچیدگی این دانش و درگیر بودن آن با عوامل بی‌شمار، به حدی است که ماکس پلانک جوان در برابر آن احساس عجز کرده و رشته تحصیلی خود را تغییر داده است، می‌توان درک کرد که هر کوششی در قلمروی علم اقتصاد که فهم علمی در این زمینه را امری شسته رفته و به غایت ساده انگارانه از مسئله اقتصادی به شمار می‌داند، تا چه میزان از واقعیت دور افتاده است.

قرائتی که از علم اقتصاد با عنوان اقتصاد جریان اصلی شناخته شده است، یکی از برجسته‌ترین نمونه‌ها و مصداق‌ها در زمینه ارائه یک صورت‌بندی شسته رفته و به غایت

ساده انگارانه از مسئله اقتصادی به شمار می‌رود و به موازات تحولات شگرف علمی - فنی رخ داده در مقیاس جهانی طی دهه‌های اخیر و به موازات آن، پیچیدگی روزافزون مسئله اقتصادی و درهم تنیدگی تمام عیار آن با سایر وجوه حیات جمعی، اقتصادشناسان بزرگ و فیلسوفان علم اقتصاد را بر آن داشته است تا گام‌های جدی‌تری در زمینه آشکارسازی نارسائی‌ها، کاستی‌ها و ناتوانی‌های اقتصاد جریان اصلی برای صورت‌بندی یک درک به‌علاقه با واقع از مسئله اقتصادی را آشکار ساخته و با مطرح کردن ایده‌های راهگشای جدید، امکان عمق بخشی هرچه بیشتر به ادراک ما از مسئله اقتصادی را فراهم سازند. به این ترتیب، بخش بزرگی از کوشش‌های علمی در رشته اقتصاد طی چند دهه گذشته، بر محور آشکارا کردن کاستی‌ها و نارسائی‌های اقتصاد جریان اصلی و ارائه راهکارهای مشخص برای حداقل سازی کاستی‌های معرفتی آن مصروف گردیده است. انصاف این است که فقط این گزارش کوتاهی از این تلاش‌های پیگیر و ثمربخش، خود نیازمند شکل‌گیری مجموعه تئوری در حد یک دایره المعارف است. برای مثال، داگلاس نورث در کتاب ارزشمند سابق خود در تاریخ اقتصادی، با وجود آنکه بر خورد همدلانه، اصلاحی و تکمیلی خود نسبت به تئوری‌های جریان اصلی را مورد تأکید قرار می‌دهد، در عین حال یازده مؤلفه مشخص را مطرح می‌سازد که هر کدام از آنها نقشی بسیار تعیین کننده در فهم ما از مسئله توسعه اقتصادی دارند و اقتصاد جریان اصلی به حکم علی الاطلاق، ایده‌های درباره هیچ یک از آن مسائل سرزنش‌ناپذیر ندارد. وی در ادامه این کوشش‌های عالمانه و عمیق خود که عمدتاً ناظر بر ارزیابی روش‌شناختی از اقتصاد جریان اصلی است، در کتاب بسیار درخشان دیگر خود، یعنی «تجارب فرایند تحول اقتصادی، به‌ویژه در فصل سوم آن کتاب با تمرکز بر آموزه بازارگرایی و به‌ویژه آنی که حساسیت زدائی نسبت به انبوه عدم اطمینان‌ها، یکی از بزرگ‌ترین و متشکله‌ترین عرصه‌های کاستی‌های اقتصاد نئوکلاسیکی - که بخش اصلی اقتصاد جریان اصلی را شکل داده است - به‌شمار می‌آید و خود شرحی از طول و عرض مسئله نااطمینانی‌ها و رابطه تباعبی مؤثر بر آن‌ها و تأثیر بسیار تعیین کننده آن‌ها بر قدرت پیش‌بینی پژوهش‌های اقتصادی ارائه می‌نماید که انصافاً گام‌های بسیار بزرگی رو به جلو در عرصه معرفت اقتصادی به‌طور کلی و دانش توسعه به‌طور خاص به‌شمار می‌آید. ضمن آن که در فصل ششم این کتاب ارزشمند، نسبت به طرز نگاه مکانیکی بنیادگرایی بازار به انسان و جامعه نیز توجه ویژه‌ای مبذول نموده و معتقد است که بنیادگرایی بازار بر اساس اسلوب ویژه روش‌شناختی خود، سه مانع ذهنی بزرگ در برابر فهم درست تحول اقتصادی پدید می‌آورد که عبارتند از: فرض عدم اصطکاک، ایستایی تحلیل‌ها و به حساب نیاموردن اراده انسان‌ها و به تبع آن،

ناتوانی در درک سازوکارهای واقعی انجام انتخاب از سوی انسان‌ها است. شرح و بسط هریک از این محورها در کتاب درخشان مورد اشاره، افق‌های بسیار بدیع و منحصر به فردی را در دسترس پژوهشگران و علاقه‌مندان قرار می‌دهد.

طی چند دهه اخیر اقتصادشناس بزرگ معاصر دیگر یعنی ژوزف استیگلیتز نیز در آثار خود، همچنان بر کاستی‌های بنیادی آموزه بازارگرایی پافشاری نموده و بدون استثناء، در هر یک از تلاش‌های پژوهشی خود، جلوه‌ها و مصادیقی از این کاستی‌ها و نارسائی‌ها را بر ملا می‌سازد و به خصوص در مورد طرز نگاهی که بنیادگرایی بازار به انسان به مثابه یک عامل تولید دارد، تکرار کرده و هزینه فرصت آن طرز نگاه را به‌ویژه در عصر دانیایی‌درد تأکید قرار می‌دهد. برای مثال، در سال ۲۰۰۲، استیگلیتز مقاله‌ای به مجله علمی متعلق به سازمان بین‌المللی کار (Review Labor International) ارائه نموده که از موضوع استهزاء نسبت به همسان‌پنداری و همگن‌پنداری انسان با چوب و آهن، نکات بسیار بدیدی را شرح یافته است. وی در سرآغاز این مقاله درخشان و ممتاز می‌نویسد: یکی از بزرگترین تم‌ندهای اقتصاد نئوکلاسیک - که از دیدگاه برخی، بصیرت تلقی می‌گردد - آن است که نیروی کار، همسان و هم‌تراز با سایر عوامل تولید می‌نگرد. وی ادامه می‌دهد که ما می‌دانیم که نتواند معمولاً به مثابه تابعی از عوامل تولید یا نهاده‌های تولید در نظر گرفته می‌شود. مثلاً فولاد، ماشین آلات و نیروی کار از آن جمله‌اند و در ادامه می‌افزاید تحلیل نیروی کار با تکیه بر ابزار ریاضیات، به مثابه یک کالا، انسان را به این فکر می‌اندازد که گویی نیروی کار مشابه یک کالای عادی مانند آهن یا چوب یا پلاستیک است. این در حالی است که هر روز بیش از گذشته، بر همگان آشکار می‌شود که نیروی کار مشابه هیچ‌یک از آن کالاهای نیست. انسان نیست بنابراین از موضع استهزاء می‌گوید که بازارگرایان باید توجه داشته باشند که برای آهن و فولاد، فضای کار اهمیتی ندارد؛ همان‌طور که رفاه فولاد برای ما اهمیتی ندارد. هر چه به هر کس که با فولاد سروکار دارد، مراقبت می‌کند که شرایط محیطی به زنگ‌زدگی فولاد منجر نشده یا تأثیری بر ویژگی‌های آن نگذارد. اما نمی‌توان این موارد را به عنوان رفاه فرد در نظر گرفت. وی در ادامه می‌نویسد هیچ نیازی برای ما نیست که برای آهن نیز به مثابه یک نهاده تولیدی، انگیزه کار و تلاش به وجود آوریم. آهن هر چه ما بخواهیم را در محدوده توانایی خود انجام می‌دهد اما برای تحقق همین امر در مورد نیروی کار، مسئله ساختار انگیزشی و ایجاد انگیزه برای نیروی کار موضوعیت پیدا می‌کند. برخلاف آهن، چوب و پلاستیک، این نیروی کار است که تصمیم می‌گیرد تا چه میزان جدی و سخت، کار کند

یا به چه اندازه‌ای در کار خود دقت و مراقبت اعمال کند و سپس بی‌شمار موارد دیگر را به این فهرست اضافه می‌کند تا به طعنه، به بنیادگرایی بازار بقبولاند که باید میان انسان و سنگ و آهن و چوب، تمایز قائل شود.

بنیادگرایان بازار، همچنان به اعتبار مفروضات خاص روش شناختی و هستی شناختی و معرفت شناختی خود، جایگاهی بسیار رفیع برای ریاضیات در نظر می‌گیرند. این در حالی است که افراط در فرمالیسم، یکی از ریشه‌های بزرگ نارسائی‌ها و کاستی‌ها در باکای‌های آموزه بازارگرایی محسوب می‌شود. در این زمینه کار به جایی رسیده است که موریشیما که جایگاه و منزلت او به عنوان یک ریاضیدان بی‌بدیل و یک اقتصادشناس کارآمد بر همه‌ایان کمابیش آشکار است، در آثار خود مکرر هشدار داده است که اقتصاددانان باید آگاه باشند که ریاضیات خدمت‌گذاری کارآمد و اربابی فاجعه‌ساز است. به عبارت دیگر، طرز نگاه مکانیکی و صوری از ریاضیات بخواهیم که بی‌اعتنا به واقعیت‌های تاریخی انسان‌شناختی، جامعه‌شناختی و... انسان برای ما تعیین تکلیف کند، این مسیر بدون تردید به فاجعه منجر خواهد شد؛ اما اگر با تکیه بر تمام ملاحظات معرفت شناختی، هستی شناختی و روش شناختی و با لحاظ کردن داد و ستدها و تعامل‌های اقتصاد با تاریخ و جامعه‌شناسی و سیاست و روان‌شناسی و... به درکی عمیق از مسئله اقتصادی نایل شویم، آنگاه ریاضیات در مقام یک خدمت‌گذار، می‌تواند آن فهم را به نحو شایسته‌ای به نمایش گذاشته و متبلل سازد. در این زمینه، مسئله بسیار جذاب و تبدیل به ضرب‌المثل شده، ماجرای برندگان برین اقتصاد در سال ۱۹۹۷ است که به عنوان یک عبرت بزرگ در میان اقتصادشناسان مطرح شد، چنان‌که گویی هنوز پیام‌هایش در میان بنیادگرایان بازار در کشور ما واصل نشده است. برت، تون و مایرون شونر، دو اقتصادشناس بزرگی بودند که با تکیه بر مدل‌های ریاضی به نیت پیشرفته، به ابداع و تسریع انتشار انواع اوراق مشتقه مالی کمک فراوانی کردند. به خاطر همین تلاش‌های ارزشمند، به دریافت جایزه نوبل اقتصاد نائل شدند.

نکته جذاب و عبرت‌آموز درباره این دو، آن است که هر دو از مدیران ارشد یکی از مؤسسه‌های مالی مطرح در آمریکا به حساب می‌آمدند و مؤسسه مزبور تحت مدیریت آن‌ها، درست یک سال پس از اعطای جایزه نوبل به آنها، در سال ۱۹۹۸، به واسطه تکیه افراطی به مدل‌های پیش‌بینی مبتنی بر ریاضیات بسیار پیشرفته آن‌ها دچار ورشکستگی شد و جالب آن‌که ورشکستگی بنگاه مذکور که تحت مدیریت این دو اقتصادشناس برنده نوبل قرار داشت، بازار اوراق مشتقه و صندوق‌های "هج"، را آن‌چنان دچار آشفتگی

ساخت که فدرال رزرو ناگزیر شد برای تأمین نقدینگی مورد نیاز نظام بانکی آمریکا، یک کنسرسیوم تشکیل دهد. طنز تلخ بعدی در این زمینه آن است که رابرت مرتون در سال ۲۰۰۷ مجدداً به عنوان رئیس کارشناسان ارشد به استخدام گروه مشاوران مالی "ترینسام" درآمد تا با استفاده از مدل‌های پیشرفته ریاضی خود و ارائه پیش‌بینی‌های راهگشا، جایگاه بنگاه مزبور را ارتقاء دهد؛ اما در سی‌ام ژانویه ۲۰۰۹، این بنگاه نیز بر اساس قانون ورشکستگی فدرال رزرو، ناگزیر به ارائه درخواست ورشکستگی شد.

در واقع یک رکن بسیار جدی از تذکرات مشفقانه فیلسوفان علم اقتصاد و به ویژه اقتصادشناسان نهادگرا، آن است که دقت داشته باشیم که ریاضیات را به جایگاه ارباب تصمیم‌گیری‌های اقتصادی نکنیم، چراکه چنین کاری لاجرم سرنوشتی جز فاجعه را به دنیا نهد آورد. به این ترتیب، اقتصادشناسان برجسته و عمیق - و به ویژه در میان ایشان نهادگرایی که به دریافت جایزه نوبل اقتصاد نائل شده‌اند - در این باره دائماً تذکره می‌دهند که برخورد مطلق انگارانه با واقعیت که از دل فرض اطلاعات کامل و مدل‌های قیاسی اندیشه ورزی بازارگرایان حاصل می‌شود، اگر فاجعه‌سازی هایش بیش از فرمالیست‌ها باشد، کمتر از آن هم نخواهد بود. در این زمینه، کینت ارو، اقتصادشناس بزرگ معاصر در سال ۱۹۸۸ مقاله‌ای انتشار داد و تصریح کرد که فرض اطلاعات کامل و توهم بهمان‌شمار شامل بسیاری از گزاره‌های تئوریک اقتصاد، در کنار تمام فاجعه‌سازی‌ها، راه را بر هر نوع گمراهی سازنده و اعتدال‌بخش چه در میان خود اقتصاددانان با اقتصاددانان نئوکلاسیک، چه در میان نئوکلاسیک‌ها با سایر اندیشه‌ورزان علوم انسانی و اجتماعی، مسدود خواهد کرد. چراکه از دل باور به فرض اطلاعات کامل و جهان‌شمول پنداری گزاره‌های تئوریک، چنین جزو جمود و تصلب اندیشه‌ای، پدید نخواهد آمد. در این زمینه‌ها شاید کمتر کسی در میان اقتصادشناسان قرن بیستم به اندازه گوتار میردال اقتصادشناس فقید سوئدی بحث‌های ماندگار استثنائی ارائه کرده است. یکی از مهم‌ترین نکاتی که میردال مورد توجه قرار داده آن است که رفتارهای انسان در قلمروی علم اقتصاد جریان اصلی، منحصر از زاویه وجه اقتصادی و سودرزد توجه قرار گرفته است. این در حالی است که به این نکته پدیده‌ی توجه پایسته‌ای نشده است که انسان در جریان عمل اقتصادی، پیوسته با دیگران درگیر بوده و با آن‌ها تعامل نموده و از سطوح قابل اعتنائی از وابستگی متقابل نیز برخوردار است؛ و از آنجا که در هر سطحی و در هر عرصه‌ای از اندیشه و عمل در ساحت انسانی، پای دیگری به میان می‌آید، مسئله اخلاق به صورت ناگزیر موضوعیت پیدا می‌کند. به این ترتیب در نظر گرفتن و زیر ذره‌بین

قراردادن پیوندهای میان اقتصاد و اخلاق، یک امر ضروری و اجتناب ناپذیر است. که از دوران آدام اسمیت تا امروز، کمتر اقتصادشناس بزرگی را می‌توان پیدا کرد که به این جنبه بسیار حیاتی نیز توجه بایسته نداشته باشد.

با در نظر گرفتن این ملاحظه‌ها و بی‌شمار ملاحظه‌های دیگری که فیلسوفان علم اقتصاد و نهادگرایان و متفکران اقتصاد رفتاری مطرح ساخته‌اند، میتوان به جایگاه رفیع کتاب حاضر، یعنی کتاب "تغییر مسیر علم اقتصاد" نوشته تونی لاوسون پی‌برد. که ابتدا در رشته ریاضیات در دانشگاه کمبریج به تحصیل پرداخت و سپس با تدریس بر علم اقتصاد از زاویه فلسفه علوم اجتماعی و به ویژه از زاویه هستی‌شناسی و روش‌شناسی، تلاش علمی خود را ادامه داد، در حال حاضر در زمره مطرح‌ترین و مؤثرترین فیلسوفان علم اقتصاد قرار گرفته است. او البته به همراه اسکالی مالی، در زمره فیلسوفان بزرگ اقتصاد معاصر هستند که به اعتبار تمرکز و تأکید بسیار شدید بر جایگاه رفیع ملاحظه‌های هستی‌شناسی در فهم عالمانه از مسئله اقتصادی، نسبت به دیگران ممتاز و متمایز می‌شوند. بر این باور هستند که با تکیه بر بنیان‌های هستی‌شناختی و روش‌شناختی این علم می‌توان واقعاً راهی چه دقیق‌تر و هرچه عمیق‌تر شناسایی کرد. لاوسون این طرز اندیشه ورزی را خود با عنوان رئالیسم انتقادی صورت‌بندی مفهومی کرده و برای آن، پنج رکن اساسی در نظر گرفته که هر یک از این ارکان، از یک‌سو ناظر بر کاستی‌های بحران ساز و فاجعه آفرین بنیادگرایی بازار و از سوی دیگر ناظر بر دستاوردهایی است که از دل برخورد انتقادی با هیچ مسئله‌ای پدیدار نمی‌شود. بایسته از مسئله اقتصادی را به همراه داشته باشد. پنج رکن پیشنهادی لاوسون برای ارتقای بنیه اندیشه‌ای اقتصادی در شرایط خطیر دنیای امروز به شرح زیر است:

۱- نقد نگرش انتزاعی به انسان: لاوسون بر این باور است که آموزه بنیادگرایی بازار، به واسطه تأثیرپذیری افراطی از پارادایم نیوتنی، یک نگاه به طرز افرادی انتزاعی و شبه آزمایشگاهی به انسان دارد؛ و در این راستا، با بازکردن بحث‌های بسیار اساسی در زمینه تفاوت‌های بنیادی میان انسان با عوامل فیزیکی نشان می‌دهد که این طرز نگاه به هیچ وجه قادر به فهم امور پیچیده جهان کنونی نیست. همان‌طور که در عصر شتاب تاریخ، با نگرش ایستای خود که در بهترین حالت خصلت ایستای مقایسه‌ای پیدا می‌کند، قادر به فهم پویایی‌های جهان کنونی نیز نخواهد بود. او در این زمینه، مسئله فرض به غایت غیر واقعی اطلاعات کامل را به نقد می‌کشد و نشان می‌دهد که فهم عالمانه امر اقتصادی به طرز بسیار فراتر از حدود قابل تصور، نیازمند نگرش‌های هترو دوکس است و بر این

باور است که هر قدر که این نگرش‌های اخیر و در رأس آن‌ها، آموزه نهادگرایی جدی‌تر گرفته‌شود، بر عمق فهم ما از واقعیت اقتصادی خواهد افزود. به اعتقاد وی، رویکردهای هترو دوکس به امر اقتصادی از دو امتیاز خارق العاده برخوردار هستند که هر کدام به شیوه خاص خود، فهم ما را از واقعیت اقتصادی ارتقا می‌بخشد. امتیاز اول آن است که رویکردهای هترو دوکس، هر کدام از زاویه خاص، کاستی‌ها و نارسائی‌های بنیادگرایی بازار را برملا می‌سازند و امتیاز دوم آن‌ها آن است که بر روی یک جنبه بسیار مهم اما مغفول، تمرکز و تأکید ویژه می‌نمایند. مانند تأکیدهایی که اقتصادشناسان رفتاری بر روی پدیدگی رفتار انسان و فراتر بودن منطق‌های حاکم بر آن از دیدگاه تنگ انسان اقتصادی انجام داده‌اند یا تلاش‌هایی که نهادگرایان برای آشکارسازی جنبه‌های نهادی مؤثر بر رفتار و عملکرد اقتصادی انجام داده‌اند؛

۲- مدد طلبی از گرایشات افراطی: یکی دیگر از محورهای اصلی کوشش‌های تونی لائوسون، اصرار و بازگاری بر این مسئله حیاتی است که علم اقتصاد به مثابه یک علم اجتماعی، نباید صرفاً منحصر در چهارچوب استانداردهای علوم دقیق صورت‌بندی شود؛ البته انصاف آن است که فضل تقدم در این زمینه به اقتصادشناس بزرگ و فقید سوئدی و برنده جایزه نوبل اقتصاد، وینا میردال تعلق دارد چراکه وی در کتاب‌های درخشان و بی‌بدیل خود که بررسی از آن‌ها به زبان فارسی ترجمه شده و برخی متأسفانه هنوز در اختیار فارسی‌زبانان قرار ندارد عمدتاً ترین و جامع‌ترین نقدها را به فلسفه قانون طبیعی وارد کرده است. در میان آثار انتشار یافته او به زبان فارسی در این زمینه، به ویژه دو کتاب عینیت در پژوهش‌های اجتماعی و کتاب اصول اقتصادی و مناطق کم‌رشد، برجسته‌تر و ممتازتر هستند. اما قله‌ی تلاش‌های عالمانه او از موضع یک فیلسوف علم، به کتاب «عنصر سیاسی در گسترش نظریه اقتصادی»^۱، می‌رسد که متأسفانه هنوز به فارسی برگردانده نشده و شاید این را یکی از بزرگ‌ترین «تقصیرات» برای آموزش علم اقتصاد در ایران بتوان به شمار آورد. جالب آنکه از این زاویه، دقت‌های بیشتر شناختی و هستی‌شناختی منحصر به فردی در آثار آیت الله شهید دکتر بهشتی نیز چشم می‌خورد، که جایگاه رفیع این اسلام‌شناس بزرگ در مقام یک فیلسوف علم را نیز آشکار می‌سازد. ایشان به ویژه در مباحث اقتصادی خود با رویکردی بدیع و بسیار آموزنده، نقدهای اساسی به آموزه فلسفه قانون طبیعی^۲ وارد ساخته است که حکایت از آن دارد که این گرفتاری در عرصه معرفت دینی نیز می‌تواند فاجعه‌سازي کند و برخورد انتقادی

1. The Political Element in the Development of the Economic Theory

2. Philosophy of Natural Law

نسبت به آن، در آن عرصه نیز بسیار حیاتی است؛

۳- نگاه انتقادی به مدل‌سازی ریاضی مسائل مربوط به انسان: شاهبیت بحث‌های بسیار گسترده، مبسوط و ارزشمند لاوسون در این زمینه، آن است که روش‌های مبتنی بر مدل‌سازی استنتاجی ریاضی را به‌طور همزمان از جنبه‌های هستی‌شناختی و روش‌شناختی مورد انتقاد قرار داده و به واسطه آنکه در چهارچوب این الگوها، ریاضیات به طرز خطرناکی در جایگاه ارباب و هادی قرار می‌گیرد، کارهای بسیار عمیقی در این زمینه صورت داده و کتاب حاضر نیز فصل مفصل و به نسبت موسعی را به این امر خطیر اختصاص داده است. وی به همراه اسکالی مالی، به اعتبار شدت نگرانی درباره چشم‌اندازهای ناشی از افراد گرایشی به مدل‌سازی ریاضی و غفلت از کاستی‌ها و نارسائی‌های آن‌ها، در عین حال که به وجود ناشی داده‌اند که این روش‌ها نیز مانند هر روش دیگری، علاوه بر پیش فرض‌های روش‌شناختی، از پیش فرض‌های بسیار جدی هستی‌شناختی نیز برخوردار هستند، تا آنجا پیش می‌رود که ایده بازگشت هستی‌شناختی را مطرح ساخته و بر این باورند که از طریق تمرکز بر روی ملاحظه‌های هستی‌شناختی^۱، می‌توان بر آثار سوء افراط در فرمالیسم غلبه نمود.

۴- نقد رادیکال رویکرد اثباتی: خه‌شتا طی چند دهه گذشته، اقتصادشناسان از طیف‌های بسیار متنوع فکری عموماً تمرکز ویژه‌ای بر کاستی‌ها و نقائص و محدودیت‌های رویکرد اثباتی داشته‌اند و ذخیره دانایی موجود در این زمینه، حتی به زبان فارسی نیز قابل اعتنا است؛ اما در عین حال به واسطه آنکه این دانایی‌ها در نظام رسمی آموزش علم اقتصاد در ایران جایگاه بایسته‌ای هنوز پیدا نکرده‌اند، دست‌نظر ما و نکته‌سنجی‌های تونی لاوسون می‌تواند بسیار مفید و راهگشا تلقی گردد.

۵- توجه به جایگاه رفیع آموزه نهادگرایی برای غلبه بر بی‌سازگاری‌های نارسائی‌های اقتصاد جریان اصلی: سال‌ها پیش این جانب در مقاله یاد شده^۲ تلاش کردم تا گزارشی از خاستگاه تاریخی و مهم‌ترین امتیازات و نوآوری‌های آموزه نهادگرایی و امتیازاتی که برای دانش‌آموز خندگان ایرانی علم اقتصاد دارد، منتشر سازم و در آنجا نشان دادم که آموزه نهادگرایی مانند هر رویکرد نظری، مسئله محور است؛ یعنی به اعتبار نیازها و شرایط و مسائل خاصی موضوعیت یافته و مأموریت‌های مشخصی نیز برای آن در نظر گرفته می‌شود. انصاف این است که جای خالی یک کار ارزشمند و با کیفیت که از زاویه ملاحظه‌های هستی‌شناختی و روش‌شناختی، نگاه جدیدی به آموزه

نهادگرایی انداخته باشد و در اختیار فارسی زبانان قرار گیرد، خالی بود و به نظر می‌رسد این کتاب که فصل مستقلی را به این جنبه اختصاص داده، از این زاویه نیز می‌تواند در ارتقای فهم اقتصادی در ایران، سخت مددکار باشد.

اینجانب به سهم خویش، از همکاران ارجمند خود جناب آقای دکتر حمید پاداش و سرکار خانم دکتر رامینه سلیمان زاده که با زحمתי طاقت فرسا و با کیفیت تلاش کرده‌اند تا این اثر بدیع و ممتاز در اختیار فارسی زبانان قرار گیرد، سپاسگزارم. همچنین ایسته است از استاد ارجمند جناب آقای محسن ایزدخواه، مدیر گرامی انتشارات نهادگرا که با دقت نظر و هوشمندی و به دور از ملاحظه‌های درآمدسازی، ستونی را برای انتشار انتخاب می‌کنند که با فلسفه‌ی وجودی مؤسسه مطالعات دین و اقتصاد سازگاری دارد، قدردانی کنم. برای تمام کسانی که در این مسیر تلاش‌های ارزنده می‌نمایند، مزید توفیقات و استمرار آن را مسئلت دارم.

فرشاد مؤمنی

مهرماه ۱۳۹۸